



جلسه پنجم روانشناسی رشد ۱۴۰۲/۱/۱۵

استاد ریحانی

برای ورود به مسئله نوجوان بلافاصله سن بلوغ و تأثیرات و ویژگی‌های آن می‌آید و نهایتاً بحران بلوغ بحث می‌شود.
بحران بلوغ: عدم شناخت ما باعث بحران می‌شود به طور مثال امروز طوفان خواهد آمد اگر ما شرایط را آماده کنیم مثلاً بدانیم توی ساختمان کدام پنجره شکسته است و آشنایی به بادگیر ساختمان داشته باشیم و شناخت لازم روی کل مجموعه باشد از حادثه ناگوار پیشگیری کرده‌ایم ولی اگر شناخت به کل مجموعه نباشد حتی یک طوفان کوچک بحران می‌سازد بلوغ هم همین‌طور است.

اگر سن بلوغ خوب شناخته بشود مثل دوران نوزادی که شرایطی دارد مثلاً بچه اگر به خود بیچند دل درد دارد و کسی که این شناخت را دارد می‌تواند به زوج‌های جوان انتقال دهد شناخت در بلوغ سخت است و این شناخت در یک بعد به همه برمی‌گردد و در بعد دیگر به تعداد نفقات متفاوت است چون رشد یک سیر تحولی و مرتبط به هم است و بلوغ خوب باید پیشینه خوبی داشته باشد هر مقطع رشد مقطع قبلی کاملاً وابسته است یعنی نوجوان ما هرچقدر اطلاعات خوب و درست از زمانش و تحولاتش داشته باشد مرحله راحتی را گذر می‌کند. شناخت مقوله‌ای است که میزان استرس را پایین می‌آورد.

نظریه‌های رشدی مختلفی وجود دارد مثل شناختی و یادگیری و یا نظریه روان‌کاوی فروید که تمرکز روی نیازها بخصوص جنسی دارد. کسانی موفق هستند که نظریات و کلیات و نقدها را بدانند هر کدام از این نظریه‌ها کامل نیستند ولی برکاتی داشته‌اند مثل نظریه مازلو که هرم نیازها را مطرح می‌کند و هر جایی قابل استفاده است اما به خاطر نبود مسائل معنوی خلأ دارد، آیت الله مطهری مارکس را اندیشمند قابل احترام می‌دانست ولی نظریه او را انحراف دار قبول داشت. اسلام با اندیشه مخالفت ندارد حتی در معارف دینی ما هم شناخت مسئله مهمی است و ادبیات آموزشی ما حتی برای دوستی و دشمنی هم شناخت را لازم می‌داند (انی سلم لمن سالمکم)

مراحل رشدی اریکسون: از تولد تا یک سالگی: مرحله اعتماد و بی‌اعتمادی نام دارد که در این مرحله وقتی به طور مثال مادر به آشپزخانه می‌رود و اتاق را ترک می‌کند چون کودک به شناخت لازم نرسیده است فکر می‌کند ما بر نمی‌گردد و شروع به گریه می‌کند این مرحله کاملاً حسی و لمسی هستند. **یک تا دوسالگی:** استقلال طلبی در مقابل شرم و تردید. **سه تا شش سالگی:** ابتکار و احساس گناه در این مرحله کودک پدر و مادر را تخمین می‌زند بد و خوب را از روی الگویی که تجویز شده است و الگویی که می‌گیرد تشخیص می‌دهد کار بد تنبیه دارد و کار خوب او منجر به تشویق می‌شود. **شش تا دوازده سالگی:** مرحله کارآمدی و حس حقارت نام دارد چون در این سن یکسری کارها را نمی‌تواند بکند و احساس حقارت می‌کند و یکسری توانمندی‌ها را باید کسب کند. دوازده سالگی هویت و بی‌هویتی.



سیزده تا هیجده سالگی دوران بلوغ و نوجوانی است در این مرحله همسالان خیلی تأثیر گذار هستند و کودک نه بچه هست نه بزرگ می خواهد از این تونل بگذرد کارهایی می کنند که بچه پنج ساله نمی کند و یکسری کارهایی انجام می دهد که بزرگ ترها هم در آن متحیر می شوند. همان حرف را که هم سن او زده است اگر مادر بزند قبول نمی کند وقتی بچه این دوازده سال را پر بالا نیامده باشد و شخصیت وابسته شکل گرفته باشد می خواهد به طریقی این خلأ را پر کند و وارد گروه با همسالان می شود که در این سن نوجوان تابع قوانین گروه اند و اگر گروه خوبی نباشد و نوجوان هم به خودباوری نرسیده باشد و مهارت لازم و قدرت نه گفتن را نداشته باشد در گروه هضم می شود بحران هویت یعنی این که کودک بداند من کی هستم.

اگر والدین در مورد مسائل این دوره با بچه صحبت نکنند او مسائل را پنهان می کند و یا با دوستانی که آگاهی لازم را ندارند وارد مشورت می شود و احتمالاً به بزه کشیده می شود هرچقدر راه حل یابی بیشتری داشته باشد کمک به هویت یابی می شود.

بیست تا چهل سالگی: صمیمیت و انزوا که مقدمه ای برای ازدواج است و پیوندهایی که صمیمیت ایجاد می کند صمیمیت باعث بالندگی می شود اگر زوج ازدواج خوبی داشته باشند شخصیت شان شکوفا می شود و روز به روز برای مهارت های مختلف و یادگیری توانمندتر می شوند و اگر مناسب هم نباشند مثل دو چرخ دنده ای که جفت نمی شوند استحکام به وجود می آید زوج ضعیف در مقابل دیگری به مرور زمان مچاله می شود. **چهل تا شصت سالگی:** پدید آوری و ابتدای رکود تحصیلات و اشتغال بهره برداری اش در این سن است. **شصت سالگی:** بعد کمال و یأس است.

پایان